مبادى و اصول اجتماعى - تعدیل معیشت و حل مشکلات اقتصادی

حضرت بهاءالله



**(8) تعدیل معیشت و حل مشکلات اقتصادی توسط موازین روحانی**

* يعنی بايد قوانين و نظاماتی گذارد که جميع بشر براحت زندگانی کنند يعنی همچنانکه غنی در قصر خويش راحت دارد و بانواع موائد سفرهء او مزيّن است فقير نيز لانه و آشيانه داشته باشد و گرسنه نماند تا جميع نوع انسان راحت يابند. امر تعديل معيشت بسيار مهمّ است و تا اين مسئله تحقّق نيابد سعادت برای عالم بشر ممکن نيست. تعليم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است. جميع بشر در نزد خدا يکسانند حقوقشان حقوق واحده امتيازی از برای نفسی نيست کلّ در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه. در نزد حقّ امير و فقير يکسانند عزيز و حقير مساوی

(حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 126)

* از جمله اساس بهاءالله تعديل معيشت است. طبقات ناس مختلفند بعضی در نهايت غنا هستند بعضی در نهايت فقر يکی در قصر بسيار عالی منزل دارد يکی سوراخی ندارد يکی انواع طعام در سفره اش حاصل است يکی نان خالی ندارد قوّت يومی ندارد. و لذا اصلاح معيشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الّا مساوات ممکن نيست نظام عالم بهم ميخورد نظم عالم چنين اقتضا مينمايد که طبقات باشد نميشود بشر يکسان باشد. زيرا در ايجاد بشر مختلفند بعضی در درجهء اوّل عقلند و بعضی درجهء متوسّط و بعضی بکلّی از عقل محرومند. حال آيا ممکن است نفسی که در درجهء اعلای عقل است با نفسی که هيچ عقل ندارد مساوی باشد ؟ عالم بشر مانند اردوئی است اردو را سردار لازم و نفر نيز لازم، آيا ممکن است که همه سردار يا صاحب منصب باشنديا همه سرباز باشند (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 134)
* جايز نيست که بعضی در نهايت غنا باشند و بعضی در نهايت فقر بايد اصلاح کرد و چنان قانونی گذاشت که از برای کلّ وسعت و رفاهيّت باشد نه يکی بفقر مبتلا و نه يکی نهايت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخص ديگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا او هم راحت باشد. اين را بايد بقوانين اجرا کرد نفوس اغنيا بايد خودشان زيادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنين قوانين مملکت بايد نوعی باشد که بموجب شريعت الله هر گونه آسايش داشته باشد (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 134)
* چون از مسائل اقتصادی سؤال نمود مسائل مفصّله ای درجواب ايشان فرمودند از جمله اينکه " بايد کوشيد تا نوع انسان سعادت ابدی يابد قواعدی در اينخصوص لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هيئت اجتماعيّه در کمال آسايش باشند. زيرا هيئت اجتماعيّه مانند اردوئی است که جنرال و سردار و نايب و نفر همهء اجزاء را لازم دارد نميشود جميع سردار باشند يا سرباز بلکه طبقات لازمست و تفاوت مراتب واجب. مثل جمعيّت يک خانه که لابدّ بزرگ و کوچک آقا و خانم و نوکر و ملازم لازم دارند. امّا بايد جميع در تحت نظامی باشند که هر يک در مقام خود با کمال راحت زندگانی نمايد نه آنکه آقا راحت و نوکر در زحمت باشد اين بی انصافی است و همچنين نميشود که جميع خادم باشند يا همه آقا نظم بهم ميخورد. ( عرض کرد آيا زود اين سعادت حاصل ميشود ؟ ) فرمودند: چون بمقتضای زمان است لابدّ جاری ميشود ولی بتدريج هر امری را منع و مقاومت ميتوان نمود مگر اقتضای زمان را. حال بايد دول اين مسئله را علاج نمايند رنجبران را راحت کنند و الّا اگر اين مرض مزمن شود علاج مشکل گردد و منتهی بانقلاب عظيم شود

(حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 138)

* سؤال در مسائل اقتصادی ماليّون و رنجبران شد، فرمودند: اين يکی از مسائل اساسيّهء حضرت بهاء الله است امّا معتدلانه نه متهوّرانه و اگر اين مسئله بطور محبّت التيام نيابد عاقبت بجنگ خواهد کشيد. اشتراک و تساوی تامّ ممکن نيست زيرا امور و نظام عالم مختلّ ميگردد. امّا يک طريق معتدلانه دارد که نه فقرا اينطور محتاج بمانند و نه اغنياء اينطور غنی گردند هم فقرا هم اغنيا بر حسب درجات خود براحت و آسايش و سعادت زندگانی نمايند. در دنيا اوّل يک شخص بود که اين فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای اين کار کرد حياتش قبل از ولادت اسکندر يونانی بود. اين فکر در سر او افتاد که خدمتی بکند که ما فوق آن خدمتی نشود و در اين عالم سبب سعادت جمعی شود. لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود يک قسمتش اهالی قديمه بودند که زرّاع بودند يک قسمتش اهل صنعت بودند يک قسمتش يونانی بود که اصلشان از فنيکيان بود. لوکورکوس که اسم اين پادشاه بود خواست مساوات حقيقی بين اين سه قسم بگذارد و باين وضع تأسيس حکومت عادلانه نمايد. گفت اهالی قديمه که زرّاع هستند بهيچ مکلّف نيستند مکلّف بدادن ده يک از حاصلات خود هستند مکلّف بچيز ديگر نيستند. اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند ولی مکلّف بچيز ديگر نه. امّا طبقهء سوم که نجبا و سلالهء حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سياست ملک وظيفهء آنها بود جميع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتّساوی در ميان اين فرقه تقسيم کرد. مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جميع اراضی را نه هزار قسمت تقسيم نمود و هر يک از اين فرقه سر آمد آنرا يک سهم داد بالمساوات و گفت هر عشری که از آن زمين بيرون آيد مال صاحب آن ملک باشد. و در ميان اهالی بعضی قوانين و نظام های ديگر نيز گذارد و چون اين امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانيد ملّت را در معبد خواست گفت من ميخواهم بروم بسوريا لکن ميترسم بعد از اينکه من بروم اين قوانين مرا بهم بزنيد لهذا شماها قسم ياد کنيد که پيش از آمدن من اين قوانين را ابداً بهم نزنيد. آنها هم در معبد قسمهای مؤکّد خوردند که ابداً تغيير ندهند و هميشه متمسّک باين قوانين باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نمايد. ولی او از معبد بيرون آمد و سفر کرد و ديگر بر نگشت و از سلطنت خود گذشت تا اين قوانين محفوظ بماند. و اين مسئلهء اشتراکيّه چيزی نگذشت که سبب اختلاف شد زيرا يکی از آنها پنج اولاد يکی سه اولاد و ديگری دو اولاد پيدا کرد و تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئلهء مساوات مستحيل است. امّا آنچه هست اين است که اغنيا رحم بفقرا کنند امّا بميل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون تا بر حسب قانون عمومی هر کس تکليف خود را بداند. مثلاً شخص غنی حاصلات زيادی دارد شخص فقير حاصل کم دارد يا آنکه روشن تر بگوئيم يک شخص غنی ده هزار کيلو حاصل دارد و شخص فقير ده کيلو دارد حالا انصاف نيست که از هر دو يک ماليات بگيرند بل شخص فقير در اين موقع بايد از ماليات معاف باشد اگر آن شخص فقير عشر ماليات بدهد و شخص غنی هم عشر ماليات بدهد اين انصاف نيست. پس در اينصورت بايد قانونی وضع نمود که اين شخص فقير که فقط ده کيلو دارد و بجهت قوّت ضروری خود جميع را لازم دارد از ماليات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کيلو دارد اگر عشر يا دو مقابل عشر ماليات بدهد ضرری باو نميرسد. مثلاً اگر دو هزار کيلو بدهد باز هشت هزار کيلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کيلو دارد اگر ده هزار کيلو بدهد باز چهل هزار کيلو دارد. لهذا قوانينی بر اين منوال لازم است . اين قوانين اجرت را بايد بکلّی بهم زد اگر امروز صاحبان فابريقه ها بر مزد کارگران ضمّ کنند باز يکماه يا يکسال ديگر فرياد برآورده اعتصاب نموده بيشتر خواهند خواست اين کار انتهائی ندارد. حالا شريعت الله را بشما بگوئيم. بموجب شريعة الله مزد به اينها داده نميشود بل فی الحقيقه شريک در هر عملی ميشوند. زرّاع در دهی زراعت ميکنند از زراعت حاصلات ميگيرند و از اغنيا و فقرا بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته ميشود و در آن ده انبار عمومی ساخته ميشود که جميع ماليات و حاصلات در آنجا جمع گردد. آنوقت ملاحظه ميشود کی فقير است کی غنی و زرّاعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چيزی گرفته نميشود . باری جميع حاصلات و ماليات که جمع شده در انبار عمومی جمع ميشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوّت ضروری به او داده ميشود و از طرف ديگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کيلو لازم دارد ولی پانصد هزار کيلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او گرفته ميشود و در آخر سال هر قدر در انبار زيادی مانده خرج مصارف عمومی ميشود . اين مسئلهء اشتراکيّون بسيار مهمّ است و باعتصاب مزدوران حلّ نخواهد شد بايد جميع دول متّفق شوند و يک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعيان منتخب گردد و آنها در نهايت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه ماليّون ضرر زيادی بکنند و نه عمله ها محتاج باشند در نهايت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله ها حقوقشان در تحت تأمينات محکم است و همچنين حقوق ماليّون حفظ ميشود. و چون اين قرار عمومی برضايت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتّفاق افتد جميع دول عالم بالتّمام مقاومت کنند و الّا کار بخرابيهای زياد ميکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله يکی ازاسباب های حرب عمومی در اروپا همين مسئله است. مثلاً اصحاب اموال يکی معدن دارد يکی فابريقه دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابريقه در منافع با کارگران شريک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملجات بدهند تا عمله غير از مزد نصيبی نيز از منافع عموميّهء کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد در آينده احتکار باقی نميماند مسئلهء احتکار بکلّی بهم ميخورد. و همچنين هر فابريقه که ده هزار سهم دارد از اين ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را باسم کارگران نمايد که مال آنها باشد و باقی مال ماليّون بعد آخر ماه يا سال هر چه منفعت ميشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در ميان هر دو طرف تقسيم کنند. فی الحقيقه تا بحال خيلی ظلم بعوام شده بايد قوانين گذارد زيرا کارگران ممکن نيست باوضاع حاليه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخرالامر ضرر ماليّون است. اعتصابی در قديم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است بايد زياد کرد دولت مجبوراً ضمّ کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جميع ماليات در جيب عسکر رفت کار بجائی رسيد که سلطان را کشتند که چرا ماليات را زيادتر نکردی که ما بيشتر بگيريم. يک مملکتی ممکن نيست براحت زندگی کند بدون قانون بايد قانون محکمی در اينخصوص گذاشت که جميع دول حامی آن قانون باشند . جوهر کلام اينکه اعتصاب سبب خرابی است امّا قانون سبب حيات است بايد قانونی گذارد بايد بقانون طلبيد نه باعتصاب و جبر و عنف (حضرت عبدالبهاء، پیام ملکوت، ص 138)